

تحلیل عناصر آشوب ازلی

دکتر علیرضا شعبانلو

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

اساطیر از دیدگاهی، روایت‌هایی مقدس دربارهٔ مبدأ و مقصد جهان و توجیه امور مهم هستی‌اند. در اساطیر ملل با آنکه دیدگاه‌های ظاهراً متفاوتی دربارهٔ چگونگی و مبدأ و مادهٔ آفرینش وجود دارد اما این دیدگاه‌ها در ژرف‌ساخت، بسیار مشابه و حتی یکسان‌اند. این داستان‌ها بر مبنای الگویی کهن پرداخته شده‌اند؛ بدین گونه که قبل از آفرینش، فقط آشوب و نابسامانی است و دیگر هیچ. از دل این آشوب، نخستین موجود پیدا می‌شود و دیگر چیزها نیز از آن آفریده می‌شوند. چرخهٔ پیدایش آشوب و تبدیل آن به نظم همواره در زندگی عینی و ذهنی بشر در جریان است و در داستان‌ها به صورت اژدها یا دیو، نمادینه شده است. با پیدایش دیو و اژدها سامان هستی از میان می‌رود اما با کشته شدن آن، موانع برقراری نظم بر طرف می‌شود و اوضاع نخستین یعنی آرامش باز می‌آید. در پژوهش تطبیقی و تحلیلی اساطیر برخی ملل، مشخص شد که فرایند پیدایش آشوب و انتقال از آن به نظم، عملی روانی و شناختی است و به دلیل اشتراک قوای شناختی انسان‌ها، اسطوره‌های بسیاری در میان ملل گوناگون یافت می‌شود که از لحاظ بن‌مایه و هدف و کارکرد یکسان و تنها از لحاظ بیان متفاوت‌اند از جمله اسطورهٔ آشوب.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، آشوب ازلی، آب، زمان، تاریکی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۴/۰۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۸/۳۰

مقدمه

از بررسی و جمع‌بندی مجموع تعریف‌هایی که از منظرهای شکلی، موضوعی، کارکردی و باورپذیری برای اسطوره در کتاب *درآمدی بر اسطوره‌شناسی* (نامور مطلق ۱۳۹۲: ۲۴-۱۶) ارائه شده است می‌توان تعریفی چنین ارائه داد که جامع همه تعاریف باشد: اسطوره از منظر صاحبان آن، روایتی است مقدس در جهت تشریح و آشکارسازی چگونگی آفرینش و خاستگاه جهان، خدایان، مخلوقات و انسان‌ها و رابطه میان عناصر فوق (جهان، خدایان و انسان‌ها و دیگر مخلوقات). به عبارت دیگر اساطیر داستان‌ها و روایاتی کهن و عامیانه درباره مسائل مهم زندگی صاحبان اسطوره از قبیل مسائل دینی و روابط و ساختارهای اجتماعی‌اند که شیوه نگرش آنان را به این مسائل نشان می‌دهند و برآیند شناخت آنان از هستی به شمار می‌روند. اساطیر درباره مبدأ آفرینش از زمانی سخن می‌گویند که چیزی نبوده جز تاریکی و ماده‌ای که همه چیز از درون آن بیرون جسته و هستی را ساخته و به سامان رسانده است. در اساطیر یونان از این شرایط آشوبناک ازلی به کائوس^۱ تعبیر می‌شود و معادل انگلیسی آن (Chaos) است که امروزه به معنای هرج و مرج به کار می‌رود. اما «هزیود در تبار نامه خدایان، کائوس را به معنای شکاف و خلأ کیهانی به کار برده که از آن دنیای خدایان و انسان‌ها به طور پیوسته و مستمر آفریده شده است» (ژیراردو^۲ ۱۹۸۷: ۲۱۳) یا آنکه همه چیز در آن تهیگی و خلأ به صورت بی‌شکل و بی‌حجم وجود داشته و بعداً به صورت انواع مختلف و شکل یافته در آمده است. دیدگاه‌هایی را که درباره چیستی «کائوس» وجود دارند، می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱. «کائوس» به معنی تهی و هیچ است که همه چیز از آن بسط و گسترش یافت؛ ۲. یا آنکه همه چیز در آن تهیگی و خلأ به صورت بی‌شکل و بی‌حجم وجود داشته و بعداً به صورت انواع مختلف و شکل یافته در آمده است. این دو

1. kaos

2. Girardot

نظر مکمل هم هستند و تفاوت بنیادین با هم ندارند، زیرا این دو دیدگاه به وجود چیزی به عنوان مادهٔ اولیهٔ آفرینش (هیولی) قائل‌اند که بقیهٔ چیزها از آن به وجود آمده‌اند یا به عبارتی دیگر صدور یافته‌اند؛^۳ این دیدگاه که در اقلیت است، کائوس را به معنی عدم و نیستی می‌داند.

در نوشته‌های متأخر کائوس به تودهٔ بی‌شکل و نظمی گفته می‌شود که کیهان و افلاک از آن به وجود آمد. اُوید^۱ شاعر لاتین می‌گوید: «کائوس مادهٔ ازلی بی‌شکل و بی‌نظم است؛ «یک مادهٔ خام، تودهٔ بی‌جان و بی‌شکل و ناساخته.» (بریتانیکا^۲، ذیل «کائوس»^۳).

در این مقاله بر آن هستیم تا ضمن مقایسهٔ اساطیر آفرینش مناطق مختلف دنیا، عناصر مشترک آن‌ها را تحلیل کنیم و در پی آن، علت پیدایش این اساطیر و کارکرد آن‌ها را نیز بررسی کنیم. این مقاله علاوه بر چکیده، شش بخش دارد که عبارت‌اند از: پیشینهٔ پژوهش؛^۲ چکیدهٔ اساطیر آفرینش؛^۳ تحلیل بن‌مایه‌های آشوب ازلی؛^۴ علت وجود مشترکات در اساطیر؛^۵ کارکرد الگو و نظام بر آمده از اساطیر آفرینش؛^۶ نتیجه.

پیشینهٔ تحقیق

در زبان‌های اروپایی، به ویژه انگلیسی، مقالات و کتب متعددی دربارهٔ کائوس نوشته شده و حتی به عنوان نظریه‌ای معتبر و جدید در علمی چون فیزیک، ریاضی، مدیریت، جغرافیا و برخی علوم دیگر جایگاه ویژه‌ای یافته است. اما به زبان فارسی تا کنون فقط دو مقاله و یک کتاب ترجمه شده مرتبط با موضوع این مقاله چاپ شده است؛ یکی مقاله «اسطوره آشوب ازلی و نظم دوباره (نگاهی به

1. Ovid (43BC-?)
3. Chaos

2. Britannica

سینمای جان فورد) نوشته تاگ گالاگر که در شماره ۳۱ مجله فارابی، سال ۱۳۷۷، صص ۴۸ - ۶۳ چاپ شده است. تنها ارتباط این مقاله با آشوب ازلی صرفاً انتخاب نام آشوب در عنوان است و در متن مقاله نیز در حد یک جمله گفته شده است که «در آثار جان فورد تقابل عمده میان نظم و بی‌نظمی است».

مقاله دیگر «رمزگرایی آب، آشوب ازلی» است، نوشته ریچارد کاوندیش، منتشر شده در مجله کتاب ماه هنر، خرداد و تیر ۱۳۸۲. در این مقاله مختصر و کوتاه، نقش آب به عنوان نماد حیات و زندگی و نماد تطهیر جسم و روان بر پایه کتاب مقدس و هنر نقاشی بررسی و نمونه‌هایی ارائه شده است.

در کتاب *اسطوره‌های موازی*، نوشته ج. ف. بیرلین که به سال ۱۳۸۶ در نشر مرکز چاپ شده است به صورت غیر منسجم ولی هدفمند در بخش اسطوره‌های آفرینش به آشوب اولیه اشاره شده است.

اما کتاب *قهرمان و دریا: الگوهای آشوب در اسطوره‌های باستان* نوشته دونالد ا. ج. میلز که در ۱۳۹۳ توسط انتشارات ققنوس منتشر شده کتابی است که به گونه مبسوط به بررسی «عنصر ستیز قهرمان با آشوب» که در قالب دیو و دریا و رود نمادین شده است، می‌پردازد. در این کتاب از همه آثاری که به زبان انگلیسی درباره آشوب ازلی و اساطیر مرتبط با آن منتشر شده، استفاده شده است و کتاب بسیار خوبی است در معرفی یکی از جنبه‌های آشوب ازلی؛ یعنی ستیز با آب و دریا و نمادهای آن.

تفاوت کار ما و این کتاب در این است که ما به تحلیل عناصر اصلی روایت آشوب ازلی (زمان و مکان و ماده اولیه آفرینش) و تعلیل آن‌ها پرداخته‌ایم. علاوه بر منابع فوق، میرچا الیاده نیز در کتاب *اسطوره بازگشت جاودانه* جسته و گریخته به این موضوع اشاره کرده است. با این حال چنان‌که گفته شد هیچ‌یک از آثار مذکور از منظر مورد مطالعه ما به موضوع نگاه نکرده‌اند و این مقاله پژوهشی نو در این عرصه است. اکنون چکیده اساطیر آفرینش یونانی، بابلی، شمال اروپا،

چینی و آمریکایی را نقل می‌کنیم، سپس با تبیین مشابهت‌ها و عوامل مرتبط در این مشابهت‌ها به معرفی کارکرد الگو و نظام بر آمده از این اساطیر می‌پردازیم.

چکیده اساطیر آفرینش

اساطیر یونانی: در اساطیر یونانی دو روایت درباره آغاز آفرینش وجود دارد که خلاصه یکی از آن دو چنین است:

«در آغاز آشوب و تاریکی بود. آشوب مانند دریای پهناوری بود، در آن عناصر به گونه‌ای بی‌شکل با هم در آمیخته بودند. از میان آشوب یا دریا، اورینام بیرون آمد. اوفیون، مار بزرگ آب‌ها، با اورینام معاشقه کرد. اورینام به صورت پرنده‌ای در آمد و بزرگ‌ترین تخم کیهانی را به وجود آورد. از این تخم موجودات بسیاری سر بر آوردند و بر روی زمین تازه شکل گرفته پراکنده شدند.» (بیرلین ۱۳۸۶: ۶۴)

در این روایت اورینام مادر همه موجودات و اوفیون پدر آنها است. در روایت دوم، گایا (زمین) از درون آشوب بیرون می‌آید و پسرش اورانوس (آسمان) را می‌زاید و پس از آن آفرینش آغاز می‌شود. (کندی ۱۳۸۵: ۲۲۳)

اساطیر بابلی: دو خدای آپسو^۱ (نماینده آب‌های ازلی) و تیامت^۲ (مؤنث و مظهر دریا و آب‌های شور) پدید آورنده چهار نسل از خدایان و از جمله دیوان در اساطیر بین‌النهرین هستند. خدایانی که از نسل تیامت به وجود آمده بودند مایه آزارش بودند. آپسو با وزیرش «ممی»^۳ در پی یافتن راهی برای رهایی از آزار خدایان بودند که «آآ»^۴ از این موضوع خبردار می‌شود و آپسو و موم مو را به خواب فرو می‌برد و

1. Apsu
3. Mammi

2. Tiamat
4. Ea

سپس می‌کشد. «آ» پس از این به اتفاق همسرش «دمکینه»^۱ مردوک را می‌آفرینند. تیامت سپاهی از هیولاهای ترسناک می‌آفریند تا انتقام مرگ اِپسو را بگیرد. در جنگ با سپاه تیامت در بار اول و دوم «آ» و «آنو» شکست می‌خورند و می‌گریزند و «انشر»^۲ پدر «آ» نوبت را به مردوک می‌دهد. مردوک تیری بر شکم تیامت می‌زند و او را می‌کشد و با گرز جمجمه تیامت را متلاشی می‌کند. سپس تیامت را به دو نیم بخش می‌کند و از یک نیمه آن سقفی برای آسمان می‌سازد و با نیمه دیگر زمین را می‌آفریند تا آب‌های زیرزمینی را پایین نگهدارد. او از آب دهان تیامت ابرها و باد و باران را آفرید و از زهر او مه را آفرید و از چشمانش دجله و فرات را جاری ساخت. پس از آن شهر بابل (خانه خدایان بزرگ) را ساخت و پس از آن نوبت به آفرینش انسان از خون کینگو رسید. (مک کال ۱۳۷۹: ۸۱-۷۲)

اساطیر اقوام شمال اروپا: در زمانی که هیچ چیز نبود، فقط خلأ وجود داشت. سپس نیفل‌هایم^۳ یعنی مأوای مه، در وسط حباب بزرگی ساخته شد و از آن هشت رود خروشان جاری شد. اولین جهانی که ساخته شد جهان داغ جنوبی^۴ بود. رودهای جاری از جهان داغ (موسپل) به سوی شمال حرکت کردند و در اثر هوای سرد شمال منجمد شدند. در نقطه اتصال گرما به سرما، قطرات آب شکل گرفتند و فرو ریختند. در میان آن‌ها هستی پدیدار شد و با رشد آن‌ها با یکدیگر مردی با نام یی‌میر^۵ به وجود آمد. او پدر همه زنان دانا، جادوگران و غول‌ها و دیوهای یخبندان بود. غول یی‌میر به خواب رفت و پاهایش با هم آمیزش کردند و به این ترتیب نژاد غول‌های یخبندان متولد شدند و از دو غده زیر بازوی چپ او نخستین زن و مرد به وجود آمدند. (بورلند ۱۳۸۷: ۳۸)

1. Damkina
3. Niflheim
5. Ymir

2. Ansher
4. Muspell

اساطیر چینی: ماده اولیه به یک تخم مرغ شبیه بود. بعد از گذشت هجده هزار سال این تخم مرغ به ماده سنگین ین و ماده اثیری یانگ تبدیل شد. یانگ به بالا رفت و آسمان را تشکیل داد و ین زمین را تشکیل داد. پانگوی غول از این تخم مرغ به وجود آمد یعنی از میان تاریکی و آب. پانگو مُرد و از اجزای پیکرش کوه‌ها و خورشید و ماه و دیگر چیزها ساخته شدند. (بیرل ۱۳۸۴: ۲۰) ین را می‌توان نماد و اصل تاریکی، تأنیث، زمین و زیر زمین، غرب، ناخودآگاهی، دوزخ، دریا و آب دانست و یانگ را نیز نماد و اصل روشنایی، تذکیر، نمودار شرق و آسمان، خودآگاهی، معرفت و شناخت، بهشت، باد و هوا.

اساطیر اقوام آمریکایی: طبق اساطیر قوم یوما،^(۱) در آغاز چیزی جز آب و تاریکی وجود نداشت. کوکومات آفریننده زیر آب زندگی می‌کرد. او بی‌جسم، بی‌نام، بی‌تنفس، بی‌حرکت، و موجودی دوقلو بود. او از آب بیرون آمد و خود را کوکومات خدای همگان نامید. (ارداز - اریتز ۱۳۷۸: ۱۴۵)

در اساطیر قوم پیما،^(۲) در آغاز فقط تاریکی و آب بود. تاریکی در بعضی جاها به هم چسبید و از آن آفریننده ساخته شد. (بیرلین ۱۳۸۶: ۹۰)

در اساطیر قوم زونی^(۳) نیز در آغاز فقط رطوبت وجود داشت که به ابر تبدیل شد. خدای بزرگ خورشید (آوونا ویلونا) ابرها را متراکم و به آب تبدیل کرد و سپس آب‌ها به شکل دریایی بزرگ در آمدند. آوونا ویلونا با جسم خود دریا را بارور کرد و جلبک سبز روی آن روید از جلبک زمین و آسمان پدید آمد. ازدواج زمین و آسمان و فعالیت خورشید بر جلبک سبز، همه موجودات زنده را به وجود آورد. (همان: ۹۱) این اسطوره شبیه اسطوره شمال اروپا است.

بر اساس اساطیر اینکاها زمین تاریک بود، سپس خداوند «کان تیکی ویراکوچا»^۱ از دل دریاچه کولاسویو^۲ بیرون آمد و با خود شماری از انسان‌ها را هم آورد. کان تیکی سپس خورشید و ماه و ستارگان را خلق کرد. (بیرلین ۱۳۸۶: ۹۴) بورلند نام دریاچه‌ای را که ویراکوچا از آن بیرون آمد، تی تی کاکا^۳ نوشته است. (۱۳۸۷: ۳۵)

تحلیل بن‌مایه‌های آشوب‌زلی

چنان‌که پیش‌تر در تعریف اسطوره گفته شد: اسطوره‌ها داستان‌هایی درباره هستی و مسائل مهم آن هستند. اساطیر آفرینش که یکی از مهم‌ترین انواع روایت‌های اسطوره‌ای‌اند و در این مقاله با تعمیم اصطلاح یونانی با نام آشوب‌زلی^۴ معرفی شده‌اند، به چند موضوع اصلی و مشترک مانند ماده اولیه آفرینش، زمان و مکان آفرینش، نحوه گسترش و تکثیر آفرینش و اولین آفریده پرداخته و پاسخ‌گویی به این سؤالات را وجهه همّت خود قرار داده‌اند. عناصری مانند ماده اولیه، زمان و مکان هیچ‌یک بر دیگری تقدم زمانی ندارند اما اگر بر اساس تقدم جوهری و رتبی به این عناصر بنگریم، تقدم ماده آفرینش بر دیگران محرز است. عناصر دیگر چون زمان و مکان نیز با وجود ماده، معنا و مفهوم پیدا می‌کنند.

ماده اولیه آفرینش: همه اسطوره‌های فوق به گونه آشکار آب را ماده اولیه آفرینش دانسته‌اند جز اسطوره چینی که اشاره ضمنی و پنهانی به این امر دارد. زیرا در تصور تخم مرغ گونگی ماده اولیه نیز مایع درون تخم مرغ مورد نظر است که به دو بخش روشن (یانگ) و تاریک (ین) تقسیم شده است. در اساطیر ژاپنی و مصری و غرب آفریقا نیز آب اولین موجود است. از مشابهت این دیدگاه‌ها چنین بر می‌آید که از نظر انسان‌های کهن، آب ماده اصلی و اولیه آفرینش است و تنها عنصری از عناصر

1. Con Tiki Viracocha
3. Titicaca

2. Collasuyu
4. Chaos

اصلی آشوب که می‌توان بر آن نام وجود نهاد همین آب است و تاریکی که نماینده عنصر زمان است خود وجود ندارد و معلول نبود خورشید است. به عبارت دیگر از منظر انسان کهن، بود و نبود خورشید مطرح است نه وجود تاریکی. همین طرز تفکر درباره مکان نیز وجود دارد زیرا مکان با آفرینش اولین مخلوقات و برقراری نسبت دوری و نزدیکی میان آن‌ها نمود یافته است. این دیدگاه ظاهراً ساده و اولیه که می‌گوید آب اصل آفرینش است و دیگر موجودات از این موجود واحد صدور یافته‌اند، دیدگاهی بنیادین است که از زمان‌های کهن تا کنون در میان حکما و دانشمندان مطرح بوده است و جای پای این دیدگاه را در بسیاری از کتب مقدس و اندیشه‌های عرفانی و دینی و فلسفی و علمی در سراسر دنیا می‌شود دید.

ارسطو گفته است: «می‌گویند که تالس گفته است: اصل نخستین همه اشیاء آب است.» (به نقل از گاتری ۱۳۷۵: ۹۹) نیز «نویسنده رساله بقراطی هیپوکرانی درباره طبیعت انسان که احتمالاً در ۴۰۰ پیش از میلاد نوشته شده است، می‌گوید:

«آن‌ها [فیلسوفان] می‌گویند که هر آنچه وجود دارد واحد است و در عین حال هم واحد است هم همه؛ اما آن‌ها در نام آن چیز توافق ندارند. یکی از آن‌ها می‌گوید که این واحد جهانی هوا است، دیگری آن را آتش و دیگری آب و دیگری خاک می‌نامد و هر یک از آن‌ها دیدگاه خود را با شاهی حمایت می‌کند که به واقع هیچ است.» (به نقل از گاتری ۱۳۷۵: ۱۲۶-۱۲۵)

افلاطون با نگاه عرفانی خود، ویژگی‌های این ماده اولیه را به «حقیقت» داده است و از زبان سقراط گفته است: «در ورای آسمان حقیقتی است که دانش واقعی در پی شناختن آن است. این وجود حقیقی بی‌رنگ و بی‌شکل و بی‌بوست. آن را نتوان سود و به دیده‌اش نتوان دید.» (افلاطون ۱۳۹۲: ۱۰۲)

مکان: مکان در آشوب ازلی لامکان است؛ گودالی است که کرانی بر آن متصور نیست. این تصور برآمده از نوع زندگی و تجربه زیستی انسان است. انسان هیچ‌گاه خود را فارغ از مکان نمی‌تواند تصور کند یا خود درون مکان و جهات شش‌گانه

محصور است یا آنکه خود مکانی است برای چیزهای دیگر چون فکر و درد و عاطفه و عشق.

لفظ گودال با جهان زیرین مرتبط است، هر چند در آن زمان، زمین هم آفریده نشده است. انسان به تجربه دریافته بود که گودال از سطح زمین پایین‌تر و همیشه تاریک و محل ذخیره آب است و گیاهان و حیوانات در چنین گودال‌هایی متولد می‌شوند و رشد می‌کنند، لذا مکان آشوب ازلی گودالی سیاه و تاریک است که بر اساس نظریه‌های علمی جدید نیز تأیید می‌شود؛ «حیات برای اولین بار حدود ۲/۷ میلیارد سال قبل در برکه‌های کم عمق شکل گرفته است.» (بیرلین ۱۳۸۶: ۱۱۳) مکان مانند زمان به واسطه آفرینش از بی‌کرانگی به کرانمندی می‌آید یا بر عکس با حرکت زمان و مکان از بی‌کرانگی به کرانمندی، آفرینش آغاز می‌شود و با مشخص شدن حدود و جهات شش‌گانه، مکان مصداق می‌یابد.

زمان: یکی دیگر از عناصری که انسان به دلیل ویژگی زیستی خود با آن آشنا شده، زمان است. انسان با دیدن تغییرات و تحولات خود و طبیعت، یعنی با دیدن طلوع خورشید و غروب آن و گردش متناوب روز و شب و در مقیاس بزرگ‌تر گردش ماه‌ها و فصول و سال، زمان را شناخته است. ذهن انسان‌ها در مواجهه با پدیده زمان، ناگزیر تحت تأثیر شرایط زندگی خود، زمان را به سه ساحت و بخش تقسیم کرده است؛ زمان گذشته، حال و آینده. ذهن انسان کهن در پی جویی مبدأ زمان به زمان بی‌زمانی راه یافته است. از این رو، عنصر زمان نیز که مانند عناصر مکان و ماده و ... یکی از اجزاء شاکله اساطیر آفرینش است، از نظر وی مبدائی دارد و آشوب ازلی زمانی روی می‌دهد که هنوز زمان (که با روشنایی و روز شناخته می‌شود) وجود ندارد و هرچه هست، تاریکی است و در حقیقت تاریکی نیز خود چیزی نیست جز نبود نور خورشید. قبل از آفرینش همه چیز درون تاریکی و در

حالت سکون و بی‌حرکتی قرار دارد و تاریکی همان زمان بی‌آغاز است؛ زمانی که زمانی نیست.

در هیچ‌یک از اساطیر آفرینش، روز و روشنایی بر شب تقدّم ندارد، زیرا انسان می‌دانست که بدون تابش خورشید، توالی روز و شب بی‌معنا است و زمان قابل سنجش و ارزیابی نیست. هرچند در برخی اساطیر مانند اساطیر ایرانی بر اساس تفکر مزدایی تاریکی و روشنی دو بن‌آغازین بودند ولی به باور زروانیان اهریمن که حاکم سرزمین تاریکی است، زودتر از اهورا به دنیا پا نهاده است. یا در اسطوره چینی، تاریکی (ین) و روشنی (یانگ) دو بن‌اولیّه آفرینش تلقی شده‌اند، اما پیوند ناگسستنی میان خورشید و روز و شب برای صاحبان اساطیر آشکار بود و می‌دانستند که همه موجودات محصور در زمان‌اند و زمان بر همه چیز به ویژه انسان احاطه دارد.

جریان زمان در تاریخ، جریان خطی است و از نقطه‌ای آغاز می‌شود و در نقطه‌ای دیگر پایان می‌یابد. اما زمان در اساطیر جریانی حلقوی و دورانی دارد. مثل حرکت امواج آب برکه و حوض که بر اثر افتادن چیزی ایجاد می‌شود. همه امواجی که در آب ایجاد می‌شوند از نقطه مرکز زاده می‌شوند و به بیرون حرکت می‌کنند و هیچ‌کدام با دیگری تفاوت ندارد. این اصل، یعنی حرکت دورانی زمان، در بن‌مایه آشوب ازلی نیز معتبر است. بی‌نظمی آغازین که از آن هستی منظم و بسامان به وجود آمد و گسترش یافت، اصلی‌ترین بن‌مایه و اساسی‌ترین ساختار تفکر اسطوره‌ای هر قوم است که تقریباً در همه اساطیر آفرینش به نوعی دیده می‌شود. این ساختار که طبیعتاً در اساسی‌ترین اسطوره یعنی اسطوره آفرینش وجود دارد، به دیگر اساطیر اقوام و حماسه‌ها و قصه‌ها و داستان‌ها نیز سرایت می‌کند، زیرا تفکر مندرج در اسطوره آفرینش هر قومی در حقیقت ساختار اصلی و بنیادین روانی و اندیشگی آن قوم را نشان می‌دهد. این ساختار در همه امور زندگی آن قوم

اثر می‌گذارد. ساختار روانی هر قوم، قالبی بسیار تنگ و انعطاف‌ناپذیر است که همه شئون زندگی آن قوم باید بر اساس آن شکل پذیرد. این سخن را می‌توان با مثالی از ریاضی و زبان‌شناسی تقویت کرد: از قواعد محدود زبان جملات بی‌نهایت ساخته می‌شود و از اعداد صفر تا نه می‌توان تا بی‌نهایت عدد ساخت که هیچ‌کدام مثل هم نخواهد بود و یا از دو عمل اصلی جمع و تفریق دیگر اعمال ریاضی مانند ضرب و تقسیم نیز ساخته می‌شوند.

صدور کثرت از وحدت: از مادهٔ اولیّه یعنی آب، موجودی به وجود می‌آید که اغلب مؤنث است و بقیه مخلوقات از آن تکثیر می‌شوند و وحدت به کثرت مبدل می‌گردد. در اینجا تفاوتی ظریف در شیوهٔ تحوّل و تغییر میان زمان و مکان با مادهٔ اولیّه دیده می‌شود. حرکت زمان و مکان از بی‌کرانگی به سوی کرانمندی است؛ بدین معنی که از بی‌زمانی - که می‌توان گفت اصل همهٔ زمان‌ها است - زمان‌های محدود و کرانمند که همان دوره‌های آفرینش است، پیدا می‌شود؛ دوره‌هایی که در میان اقوام متفاوت است مانند دورهٔ نه هزار ساله در اساطیر مزدایی یا هجده هزار ساله در اساطیر چینی. اما حرکت آفرینش از وحدت و کرانمندی به بیکرانگی است.

نخستین مخلوق: در اسطورهٔ آشوب ازلی، اولین صادر یا اولین مخلوق که البته بدون علت فاعلی و خالق پا به عرصهٔ هستی نهاد، خدا است و در اغلب موارد به شکل ازدهای بزرگ یا غولی نمودار می‌شود که با کشتن ازدهای دیگر، مخلوقات را ایجاد می‌کند. جنسیت اولین موجود زنده در برخی اساطیر مؤنث و در برخی دیگر مذکر است ولی غلبه با جنس مؤنث است. در اساطیر آفرینش نقش زن در گذر از آشوب به نظم و سامانمندی بسیار مهم است. زن، نخست با ازدها یا نماد آشوب در می‌آمیزد و او را با خود یگانه می‌کند و بدین وسیله او را از فضای آشوبناک به عرصهٔ نظم می‌کشاند و اهلی و رام و اجتماعی می‌کند و باز در پایان

او را می‌کشد یا مسخ می‌کند. نقش اصلی خدا از میان بردن آشوب اولیه و برقراری نظم با ایجاد آفرینش است. مثلاً در اسطوره چینی، پانگو می‌میرد و از اعضای بدنش کوه و خورشید و دیگر چیزها ساخته می‌شوند و یا در اسطوره اقوام شمال اروپا از دو غده زیر بازوی چپِ غولِ یی‌میر، زن و مرد اولیه به وجود آمدند و در اسطوره بابلی خدایان از نسل تیامت هستند. همچنین مردوک با کشتن تیامت از اعضای بدن آن آسمان و زمین و ابر و باد و دیگر چیزها را خلق می‌کند. در اسطوره یونانی نیز همه موجودات از تخمی کیهانی که اورینام گذاشته به وجود می‌آیند.

تضاد میان نظم و آشوب

«یکی از مفروضات بنیادین جهان باستانی این بود که جهان فیزیکی، دست کم تا اندازه‌ای منظم و بسامان است. چرخه شب و روز، تغییر فصل‌ها، حرکت الگودار و پیش‌بینی شدنی ستارگان مردم باستان را به این باور رهنمون شد که جهانی که در آن زندگی می‌کنند سیستمی منظم یا کاسموس (کیهانی) است. در عین حال تغییرات آب و هوا، مصائب گوناگون زلزله و طوفان‌های شدید مستلزم توضیحی بودند تا بتوانند به طریقی با جهانی که هم منظم و هم پر آشوب است سازگار شوند.» (میلز ۱۳۹۳: ۲۰۰)

بنابراین، هرگاه نظم هستی برهم می‌خورد، یکی از وظایف جادوگران این بود که نظم و سامان از دست رفته هستی را برگردانند، زیرا «جادو، نظم و هماهنگی در طبیعت را اصل می‌گیرد.» (فریزر ۱۳۸۶: ۱۱۶)

مردمان کهن در علت‌جویی بی‌نظمی‌ها و مصائب به این نتیجه می‌رسیدند که زمان‌های خاصی از سال جهان با گردش دایره‌وار خودش به زمان آغازین آفرینش برمی‌گردد و همان عمل نخستین آفرینش تکرار می‌شود، یعنی ازدها یا غولی که

نماد آشوب ازلی است و موجب بی‌نظمی دنیا شده است باید به دست خدا یا غولی دیگر کشته شود تا آفرینش تجدید شود و نظم و سامان به هستی بازگردد. از نظر میرچا الیاده بازسازی زمان در حقیقت زایشی نو است. هدف از برگزاری آیین‌های بازآفرینی زمان در اصل کوششی برای بازگرداندن زمان اساطیری و زمان آغازین آفرینش است، زمانی ناب؛ زمانی که مظهر پاکی و سامانمندی است و از هر جهت دلخواه و زیبا است. هرچند که این باز آفرینی و اعادهٔ زمان ممکن است بسیار موقت و زودگذر باشد. (الیاده ۱۳۸۴: ۶۸) آفرینش جهان که در ازل، در آغاز سال صورت گرفته دوباره هر سال به هنگام نوروز بالفعل می‌گردد و به زمان حال می‌آید، (همان: ۷۲) از این رو تقریباً همه جا مراسم راندن دیوان و بیماری‌ها مصادف بوده است با آغاز سال نو. (همان: ۶۵)

علّت وجود مشترکات در اساطیر

برخی اسطوره‌پژوهان دلایل یکسانی و شباهت اساطیر را مربوط به اشاعهٔ آن اساطیر از یک منطقه به مناطق دیگر می‌دانند. (میلز ۱۳۹۳: ۱۹) این نظر شاید دربارهٔ اساطیر ملل همسایه درست باشد، اما دربارهٔ اساطیر اقوام بسیار دور از یکدیگر صادق نیست. شباهت میان اساطیر چندان زیاد است که گویی از مصدر واحدی صدور یافته‌اند. بی‌گمان این مصدر واحد یک منطقه و سرزمین خاصی نیست. هرچند همهٔ ملل در اساطیر خود ملت خود را قدیم‌ترین ملت و کشور و سرزمین خود را مرکز جهان و خود را صاحبان اصلی و اولیّهٔ دنیا می‌دانند، اما نظریهٔ گسترش اسطوره از یک مکان به جاهای دیگر پذیرفتنی نیست. باید منشأ وحدت اساطیر را در جایی و چیزی جست که در همهٔ انسان‌ها یکسان و واحد باشد و این مکان، جایی جز ذهن و عقل و اندیشهٔ بشری و قوای شناختی انسان نمی‌تواند باشد. لذا ما ریشه‌های

این شباهت‌ها را نخست در اشتراکات قوای شناختی و شیوه شناخت و تحلیل و توجیه هستی و سپس در تأثیرات عوامل روانی می‌جوئیم.

تحلیل‌های فلسفی هستی: در تعریفی که از اسطوره ارائه شد، جنبه فلسفی اسطوره قوی‌تر از سایر ابعاد آن است البته در اینجا منظور از فلسفه، تفکر پیشا فلسفی انسان است. عظمت هستی در نظر انسان‌ها چندان زیاد بوده که انسان در کوشش خود برای شناخت هستی، در نهایت به عجز خود اعتراف کرده است. عرفا نهایت درک انسان از خدا و هستی را درک ناتوانی انسان دانسته و گفته‌اند:

العجزُ عنْ دَرَكِ الإدراکِ إدراکٌ والوقفُ فی طرقِ الاخیارِ اشراکٌ
(هجویری ۱۳۸۴: ۲۸)

مولوی نیز گفته است:

پشه کی داند که این باغ از کی است کو بهاران زاد و مرگش در دی است
(۱۳۸۲ / ۲ / ۲۳۲۶)

با این حال عجز انسان هیچ‌گاه مانع از کوشش وی برای شناخت هستی نشده است. با عنایت به اساطیر فوق که اندکی از بسیارند، کوشش ذهنی انسان را می‌توان مشاهده کرد. تفکر فلسفی با ادراک حسی انسان از خود و طبیعت و مقایسه پدیده‌ها شروع می‌شود و به شناخت و دانش می‌انجامد و به دلیل مشترک بودن قوای شناختی انسان‌ها، فرایند شناخت در همه آن‌ها از آغاز تا کنون یکسان بوده است. این تعریف که امروزه مورد تأیید علوم شناختی نیز هست، پیشینه بسیار کهنی دارد. ته‌توس^۱ هنگام گفت‌وگو با سقراط، در پاسخ سؤال او که از چیستی دانش پرسیده است، می‌گوید: «دانش همان ادراک حسی است.» (افلاطون ۱۳۹۲: ۱۷۶) سقراط یادآور می‌شود که این دیدگاه، همان سخن پروتاگوراس^۲ است که می‌گوید: «آدمی میزان همه چیز است.» (همان‌جا) هر چند دیدگاه پروتاگوراس هم متأثر از دیدگاه

1. Theaetetus

2. Protagoras

حکمای قبل از وی از قبیل هراکلیتوس^۱ بوده است، جز پارمنیدس^۲. (افلاطون ۱۳۹۲: ۱۷۸) آنان بر این باور بوده‌اند که جهان پیوسته در حال «شدن» و «تغییر» رو به تکامل است و هیچ‌گاه در یک حال نمی‌ماند؛ لذا اطلاق نام «هستی» بر جهان خطا است و اصل «شدن» و تحوّل و پویایی است. این دیدگاه امروزه در میان فلاسفه از نو رواج یافته و کسانی چون هایدگر، گادامر و ریکور بر این باورند.

تحلیل هستی بر اساس شناخت انسان از خودش و طبیعت، منجر به فرافکنی شخصیت انسانی به عوامل طبیعی و حتی مینوی شده است. چون انسان نقش آمیزش میان جنس مذکر و مؤنث را در تداوم نسل دریافته بود و می‌دانست که بچه انسان در حالت جنینی در میان تاریکی و آب است و از تاریکی و آب بیرون می‌آید؛ از سوی دیگر چون آب مایع و مایه زندگی است، لذا انسان تصوّر می‌کرد که نخستین خدایان نیز چنین زاده شده‌اند و قبل از پیدایش، چیزی جز تاریکی و آب نبوده است.

ای نسخه نامۀ الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
(مولوی ۱۳۷۱: ۱۷۵۳)

به عبارتی انسان خود را الگوی آفرینش می‌داند و طبیعت بیرونی را درونی می‌کند.

بنیاد اسطوره آشوب بر ایجاد هستی مادی و پیکرمند از هستی نامتعیّن و نهان است. به نظر می‌رسد این تفکر بنیادی بعدها در اندیشه‌هایی چون مثل افلاطونی و جهان مینوک مزدایی و عالم غیب عرفانی به صورت قوام یافته و استوار ظهور و بروز کرده است.

1. Her-acleitus

2. Parmenides

در «پیدایش خدایان»^۱ هسیود، هنوز اُرس^۲ قدرتمندترین نیروی کیهانی است که در بین خدایان جاویدان زیباترین است. او عشق و نیروی تولید جنسی است و حضور او از همان آغاز برای آمیزش و زایش ضروری است؛ آمیزش و زایشی که شامل تولید همه اجزای جهان و موجودات ساکن در آن است. (گاتری ۱۳۷۵: ۷۳)

امپدکلس^۳، فیلسوف یونان باستان، به سبب نیازهای اخلاقی و دینی خود دو گونه علت از علل محرکه جهان را اثبات کرد و آن دو را عشق و آفند^۴ نامید. عشق علت خیر و آفند علت شر و موجب اعتقاد به ثنویت در حوزه اخلاق و دین شد. (گاتری ۱۳۷۵: ۳۵) از همین رو در آغاز سال که برابر با آغاز آفرینش نیز لحاظ می‌شود، برای آنکه بی‌نظمی و آشوب که معلول شر است، به سامانندی مبدل و آفرینش بازآفرینی شود، اعمال خدایان تقلید و تکرار می‌شوند تا آن آفرینش منظم‌نخستین بازگردانده و مکرر شود. «نکاح مقدس تحققی عینی از زایش دوباره گیتی و انسان است» (الیاده ۱۳۸۴: ۷۲) که نمونه ازلی آمیزش زمین و آسمان را تکرار می‌کند.

از نظر علمی نیز بیرون آمدن زمین (گایا) از زیر آب (کائوس) درست است. احتمالاً یونانیان به تجربه دریافته بودند که زمین از زیر آب بیرون آمده. جزیره‌ای بودن یونان یکی از دلایل اصلی پیدایش چنین تفکری می‌تواند باشد.

تأثیر ناخودآگاه بر خودآگاه: از نظر یونگ و پیروانش «اسطوره‌های خلقت، مظهر خلق آگاهی از درون ناخودآگاه‌اند.» (سگال ۱۳۹۴: ۱۷۵) یونگ روان انسان را به دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌کند. خودآگاهی را با نظم معادل می‌داند و ناخودآگاهی را معادل تاریکی و آشوب و بی‌سامانی. از نظر وی ناخودآگاهی دو بخش دارد یکی ناخودآگاه فردی که بخش اندکی از آن را تشکیل می‌دهد و جایگاه

1. Theogony

2. Eros

3. Empedocles (495-430BC)

4. strife

خاطرات فرد تا آغاز دوران کودکی است؛ دیگر ناخودآگاه جمعی که بخش بزرگی از روان ناخودآگاه را شامل می‌شود و جایگاه نمونه‌های ازلی یا صور مثالی است. (یونگ ۱۳۷۲: ۱۳۰-۱۲۰) این دیدگاه یونگ درباره ناخودآگاه جمعی را پیش از وی افلاطون با نام عالم مُثُل بیان کرده است و در اندیشه‌های عرفا و فیلسوفان اسلامی نیز بسیار آمده است.

یونگ معتقد است بسیاری از کارهای انسان‌ها تحت تأثیر ناخودآگاه انجام می‌پذیرد. بی‌آنکه دیدگاهی درباره درستی یا نادرستی سخنان یونگ داشته باشیم، می‌توان این دیدگاه‌های یونگ را نیز تفکری اساطیری درباره اساطیر دانست. او در تحلیل روان انسان همچون انسان نخستین می‌اندیشد و هستی را دو قطبی می‌بیند؛ خیر و شر، تاریکی و روشنی، عدم و هستی، نظم و بی‌نظمی.

اسطوره تجربه زندگی است. روایت آفرینش بر اساس آشوب ازلی، ترس انسان از نابود شدن و از میان رفتن اوضاع فعلی یا شرایط مناسب وی را باز می‌تاباند. میرچا الیاده نیز چون یونگ سبب پیدایش این تفکر را در روان انسان‌ها می‌جوید یعنی ترس از ناشناخته‌ها.

«در جوامع باستانی و سنتی، جهان پیرامونی همچو عالم صغیر تصور می‌شود. در مرزهای این جهان بسته، قلمرو ناشناخته‌ها و بی‌شکلی‌ها آغاز می‌شود. در این سو فضای نظام‌دار - زیرا مسکون سازمان یافته است - وجود دارد. در آن سوی جهان، بیرون از این فضای آشنا، قلمرو ناشناخته‌ها و خطر شیاطین، اشباح، مردگان و بیگانگان خلاصه کلام، آشفتگی یا مرگ یا تاریکی قرار دارد.» (الیاده ۱۳۹۱: ۴۰)

اسطوره‌ها الهام‌بخش تحقق امکان کمال، تجلی کامل قدرت و به ارمغان آورنده نور خورشید به جهان‌اند. کشتن هیولاها در واقع کشتن چیزهای تاریک است. (کمبل ۱۳۸۰: ۲۲۴)

کارکرد الگو و نظام برآمده از اساطیر آفرینش

آنچه در بررسی اندیشه آشوب اهمیت دارد این است که زندگی و سامان و نظم از آشوب می‌زاید و مرگ آغاز زندگی است نه پایان آن (مرگ پایان کبوتر نیست). کارکردهای مهم اسطوره آشوب عبارت‌اند از:

باز آفرینی آفرینش: یکی از اصول اساسی اساطیر آفرینش، اصل باز آفرینی است که موجب می‌شود تا نخستین عمل آفرینش که در پیدایش نخستین موجود مؤثر بوده است در موجودات بعدی نیز تکرار شود. همانند عمل ازدواج نر و ماده برای تداوم خلقت که از آدم شروع شده است و تا آخرین موجود انسانی تکرار خواهد شد. این ویژگی باعث می‌شود تا هر یک از اجزاء کاملاً مانند کل خود باشند و تمام ویژگی‌ها و کارکردهای کل را داشته باشند، مثل دانه گیاه که خود بالقوه گیاهی است کامل.

ماندگار کردن اساطیر: از دیگر ویژگی‌های کهن الگوی آشوب این است که موجب ماندگاری و کارایی اساطیر در همه برهه‌ها می‌شود. در بررسی اساطیر ملل به روشنی قابلیت انعطاف‌پذیری اساطیر و تطبیق آن‌ها با شرایط زمان و مکان را می‌توان دید. اساطیر پا به پای دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و دینی و مذهبی جوامع پیش می‌روند و هیچ‌گاه در زیر گام حوادث نابود نمی‌شوند بلکه هر لحظه به شکلی دگر سر بر می‌آورند و بر شرایط و فضای جامعه حاکم می‌شوند.

این ویژگی و خاصیت از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آیا ریشه در خاصیت اساطیر و روایت‌های اساطیری دارد یا ویژگی آفریننده و صاحب این اساطیر است یعنی انسان‌ها؟ بی‌شک این ویژگی در هر دو وجود دارد؛ هم در اساطیر به عنوان متون و هم در انسان‌ها به عنوان آفریننده و خواننده آن متون. زیرا چنان‌که پیشتر آمد

جهان پیوسته در حال «شدن» است و تغییر انسان موجب تغییر دیدگاه وی می‌شود و تغییر دیدگاه نیز همه چیز را تغییر می‌دهد.

حرکت غیر خطی یکی دیگر از ویژگی‌های اساطیر است که در تئوری آشوب دیده می‌شود. از دیدگاه اسطوره‌ای، زندگی انتهایی ندارد و به مقصد مشخصی ختم نمی‌شود بلکه در چرخه‌ای دائمی از حرکت و شدن، جریانی دایره‌وار دارد. بنابراین، زندگی از وحدت و یگانگی شروع می‌شود و به دوگانگی و تضاد می‌رسد و سپس در ادامه چرخش خود به یگانگی می‌انجامد و همین چرخش تا بی‌نهایت ادامه دارد. مبنای شناخت انسان از هستی، خود او است. او با فراق‌کندن ویژگی‌های خویش به هستی، همه چیز را انسانواره می‌کند و به پیکره انسان در می‌آورد. به نظر می‌رسد نظریه عمومی آشوب ازلی برخاسته از زندگی جنینی انسان و نحوه رویش گیاهان باشد. انسان وقتی می‌بیند که جنین در جایی تاریک و پر آب قرار دارد و از میان آشوب تاریکی و آب سر بر می‌آورد یا گیاه از زیر خاک به یاری آب بیرون می‌آید و باز دانه آن به زیر خاک می‌رود تا دوباره بروید، لذا نحوه تولد انسان و رویش گیاه را - که حوزه شناخته‌شده و محسوس برای انسان است - بر روی حوزه ناشناخته آفرینش هستی و کیهان نگاشت می‌کند و می‌پندارد که نحوه پیدایش هستی نیز به سان تولد نوزاد انسان و رویش گیاه است که در چرخش دائمی از زندگی به مرگ و مرگ به زندگی است. تأثیر این نگاه در داستان‌ها و قصه‌ها نیز دیده می‌شود.

«الگوی قصه کلاسیک این است که وضعیت اولیه از میان می‌رود و سرانجام دوباره برقرار می‌شود. از این دیدگاه قصه نوعی منشأ تسلائی خاطر است: اشیاء گم شده نماد بعضی از دست رفته‌های ناخودآگاه عمیق‌ترند و موجب اضطراب ما می‌شوند و دریافت اینکه آن‌ها به گونه‌ای امن در جای خود قرار گرفته‌اند لذت بخش است.» (ایگلتون ۱۳۸۰: ۲۵۴)

بدین ترتیب از میان رفتن سامان و نظم توسط یک اژدها یا دیو یا هر علت و دلیل دیگر و برگشت دوباره آن با از میان رفتن علل به وجود آورنده آن شرایط نابسامان، یک فرآیند روانی است که در میان اساطیر و افسانه‌های اغلب ملل دیده می‌شود. در اندیشه تائویی نیز وقتی نظم هستی به هم می‌ریزد، اتفاقات ناگواری مانند خشک‌سالی روی می‌دهد برای بر طرف کردن این نابسامانی و آشوب، باید نظم را به انسان و طبیعت باز گرداند. حکایت مرد باران‌ساز در کتاب *انسان در جست‌وجوی هویت خویشتن* (یونگ ۱۳۸۷: ۳۵۴) مؤید این مطلب است.

اسطوره آشوب ضمن معرفی مراتب وجودی خدایان و انسان‌ها و دیگر مخلوقات، به تبیین نقش و مرتبه و منزلت اجتماعی بر اساس مرتبه وجودی نیز توجه دارد.

جهان از بی‌نظمی به نظم رسیده است و خدایان در این امر نقش اساسی دارند و بدون وجود خدایان نه تنها هیچ‌گاه هستی نظام نمی‌یافت بلکه دوباره به آشوب کشیده می‌شد. نیروهای آشوب پیوسته در کارند تا هستی را برآشوبند و نظم آن را برهم زنند؛ خدایان نیز با نیروهای آشوب همیشه در ستیزند تا بی‌نظمی را از عرصه گیتی براندازند و این روند متناوب ظهور و بروز آشوب و نظم، پیوسته در جهان جریان دارد.

نتیجه

اسطوره‌های آفرینش، روایت‌هایی مقدس درباره مبدأ و مقصد آفرینش هستند که بر مبنای الگویی کهن پرداخته شده‌اند. بدین گونه که قبل از آفرینش، فقط آشوب و بی‌نظمی و نابسامانی بوده است و دیگر هیچ چیزی نبوده است. از دل این آشوب بی‌شکل و نامنظم که اغلب به شکل تاریکی و آب در اساطیر آمده است، نخستین

موجود پیدا می‌شود و دیگر چیزها نیز از آن آفریده می‌شوند. چرخه پیدایش آشوب و تبدیل آن به نظم همواره در زندگی عینی و ذهنی بشر در جریان است. اسطوره آشوب چکیده آفرینش و زندگی و مرگ از ازل تا ابد است. مثل این است که تمام تاریخ و عمر هستی را در یک داستان خلاصه کرده باشند (عدم ← زندگی ← عدم). در پژوهش تطبیقی و تحلیلی اساطیر برخی ملل، این نتیجه به دست می‌آید که فرایند پیدایش آشوب و انتقال از آن به نظم و سامانندی، عملی روانی برای آرامش و تسکین روان انسان‌ها است و به دلیل یکسانی قوای شناختی و مشابهت عملکرد ذهن و روان انسان‌ها، اسطوره‌های بسیاری در میان ملل گوناگون یافت می‌شود که از لحاظ بن‌مایه و هدف یکسان و تنها از لحاظ بیان متفاوت‌اند. آشوب ازلی مربوط به آن قسمت از اسطوره آفرینش است که در جناح شر قرار می‌گیرد. از کارکردهای مهم اسطوره آشوب می‌توان بدین موارد اشاره کرد: باز آفرینی زمان ایدئال آغازین به وسیله تکرار عمل آفرینش؛ ماندگار و کارا کردن اساطیر در ادوار بعدی؛ معنا بخشیدن به زندگی و جاودانه کردن انسان؛ نگرش خوشبینانه به زندگی و امکان حذف عوامل نامطلوب از آن؛ معرفی مراتب وجودی خدایان و انسان‌ها و دیگر مخلوقات و تبیین منزلت اجتماعی بر اساس مرتبه وجودی.

پی‌نوشت

- (۱) قوم کوئچان (Quechan) که یوما (Yuma) نیز نامیده می‌شوند، سرخپوستان ساکن دره کلرادو در ایالت کالیفرنیا آمریکا هستند. (برای اطلاعات بیشتر ر. ک: بریتانیکا، ذیل واژه)
- (۲) پیمما (Pima) نام قبیله‌ای از سرخ پوستان آمریکای شمالی است که از روزگاران کهن در حاشیه رودخانه‌های گیلا و نمک در ایالت آریزونا آمریکا می‌زیستند. (برای اطلاعات بیشتر ر. ک: بریتانیکا، ذیل واژه)

(۳) زونی (Zuni) نام قبیله‌ای از سرخپوستان آمریکای شمالی است که در غرب مرکزی نیومکزیکو در مرز آریزونا زندگی می‌کنند. (برای اطلاعات بیشتر ر. ک: بریتانیکا، ذیل واژه)

(۴) یونگ حکایت زیر را از ریشارد ویلهلم نقل کرده است که ما تلخیص کرده‌ایم: خشک‌سالی شدیدی ناحیه کیوشوی چین را فراگرفته بود و اهالی در منتهای ناامیدی به سر می‌بردند. مراسم دعا و نیایش کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها و چینی‌ها هیچ نتیجه‌ای نداشت. بالاخره شورای محلی تصمیم گرفت به یک «باران‌ساز» از اهالی یکی از ایالات مرکزی شانتونگ مراجعه کنند. باران‌ساز گفته بود مردم برای استقبال از او به دروازه شهر بیایند، پس از مراسم استقبال گفت: در بیرون از شهر کلبه‌ای در اختیارم بگذارید و هیچ کس مزاحم نشود. بعد در کلبه انزوا گزید و سه روز تمام از انظار ناپدید شد. صبح روز چهارم دانه‌های درشت برف که در آن فصل از سال حتی خوش خیال‌ترین افراد انتظارش را نداشتند، شروع به باریدن کرد. ریشارد ویلهلم از مرد باران‌ساز می‌پرسد چگونه باران را نازل کردید؟ مرد چینی پاسخ می‌دهد: من باران را به وجود نیاوردم. من از شانتونگ می‌آیم، جایی که باران به طور طبیعی می‌بارد و بارندگی منظمی دارد، لذا من هم منظم بودم. اما وقتی به کیوشو آمدم خشک‌سالی حاکم بود، یعنی نظم وجود نداشت. من هم که وارد شدم، نظم درونیم از بین رفت. از این رو کلبه‌ای خواستم که بتوانم در آن آرامش داشته باشم و بتوانم در تائو غرق شوم. وقتی به تائو دست یافتم و تائو برقرار شد، باران هم شروع به باریدن کرد. (یونگ ۱۳۸۷: ۳۵۷-۳۵۵)

کتابنامه

- ارداز، ریچارد و آلفونسو اریتر. ۱۳۷۸. *اسطوره‌ها و افسانه‌های سرخ‌پوستان آمریکا*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: چشمه.
- افلاطون. ۱۳۹۲. *چهار رساله (منون، فدروس، ته‌توس، هیپپاس بزرگ)*. ترجمه محمود صناعی. تهران: هرمس.
- الیاده، میرچا. ۱۳۸۴. *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: طهوری.
- _____ ۱۳۹۱. *تصاویر و نمادها*. ترجمه محمد کاظم مهاجری. تهران: کتاب پارسه.
- ایگلتون، تری. ۱۳۸۰. *نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- بورلند، سی.ای. ۱۳۸۷. *اسطوره‌های حیات و مرگ*. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: علم.

- بیرل، آن. ۱۳۸۴. *اسطوره‌های چینی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- بیرلین، ج. ف. ۱۳۸۶. *اسطوره‌های موازی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- سگال، رابرت آلن. ۱۳۹۴. *اسطوره*. ترجمه فریده فرودفر. تهران: بصیرت.
- فریزر، جیمز جرج. ۱۳۸۶. *شاخه زرین*. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.
- کمبل، جوزف. ۱۳۸۰. *قدرت اسطوره*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- کندی، میک دیکسون. ۱۳۸۵. *دانشنامه اساطیر یونان و روم*. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: طهوری.
- گاتری، ویلیام کیت چمبرز. ۱۳۷۵. *تاریخ فلسفه یونان (۱)*. ترجمه مهدی قوام صفری. تهران: فکر روز.
- مک کال، هنریتا. ۱۳۷۹. *اسطوره‌های بین‌النهرین*. ترجمه عباس مخبر. چ ۳. تهران: مرکز.
- مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۷۱. *کلیات شمس تبریزی*. به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نگاه.
- _____ . ۱۳۸۲. *مثنوی*. به کوشش توفیق سبحانی. تهران: روزنه.
- میلز، دانلد. اچ. ۱۳۹۳. *قهرمان و دریا*. ترجمه آرتیمس رضاپور و افشین رضاپور. تهران: ققنوس.
- نامور مطلق، بهمن. ۱۳۹۲. *درآمدی بر اسطوره‌شناسی*. تهران: سخن.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. ۱۳۸۴. *کشف‌المحجوب*. به کوشش محمود عابدی. تهران: سروش.
- یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۷۲. *روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه*. ترجمه محمد علی امیری. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- _____ . ۱۳۸۷. *انسان در جست‌وجوی هویت خویشتن*. ترجمه محمود بهفروزی. تهران: جامی.

English source

Britannica. <http://www.britannica.com> (acc.2/1/2018).

Girardot, N.J. 1987. «CHAOS». *The Encyclopedia of Religion*. Vol. 3. New York: Macmillan.

References

- Aflatun (plato).(2014/1392 SH). *Čahār resāle (Meno, Phaedrus, Theaetetus, Hippias)*. Tr. by Mahmūd Sana'ī. Tehrān: Hermes.
- Bierlein, j.f. (2008/1386 SH). *Ostūre-hā-ye mowāzī (Parallel Myths)*. Tr. by Abbās moxber. Tehrān: markaz.
- Birrell, Anne (2006/1384 SH). *Ostūre-hā-ye čīnī (Chinese myths)*. Tr. by Abbās moxber. Tehrān: markaz.
- Burland ,Cottie Arthur (1994/ 1372 SH). *Ostūre-hā-ye hayāt o marg (Myths of Life and Death)*. Tr. by Roqayye Behzādī. Tehrān: Elm.
- Campbell, Joseph. (2002/1380 SH). *Qodrat-e ostūre (The Power of myth)*. Tr. by Abbās moxber. Tehrān: markaz.
- Eagleton,Terry (2002/1380 SH), *Nazarīye-ye adabī (Literary Theory)*, Tr. by Abbās moxber. Tehrān: markaz.
- Eliade, Mircea. (2006/1384 SH). *Ostūre bāzgašt-e jāvedāne (The myth of the eternal return, or, cosmos and history)*. Tr. by Bahman Sarkārāī. Tehrān: Tahūrī.
- _____. (2013/1391 SH). *Tasāvīr va namād-hā (Images and symbols)*. Tr.by Mohammad kāzem mohājerī. Tehrān: pārse.
- Erdoes, Richard & Alfonso Oritz. (2009/1387 SH). *Ostūre-hā va afsāne-hā-ye Sorx-pūstān-e āmrīkā (American Indian Myths and Legends)*. Tr. by Abolqāsem Esmā'īlpūr. Tehrān: Češme.
- Frazer, James George. (2008/ 1386 SH). *Šāxe-ye zarrīn (The Golden Bough)*. Tr. by Kāzem Firūzmand, Tehrān: Āgāh.
- Guthrie, William Keith Chambers. (1997/1375 SH). *Tārīx-e falsafe-ye yūnān (A history of Greek philosophy)*. Tr. by Mahdī Qavām Safarī. Tehrān: fekr-e rūz.
- Hojvīrī, Abolhasan Alī ibn e Osmān. (2006/1384 SH). *Kašf ol mahjūb*. Ed. by Mahmūd Ābedī. Tehrān: Sorūš.
- Jung, Carl Gustav .(1994/1372 SH). *Ravān-šenāsī-ye zamīr-e nāxodāgāh (Uber die psychologie des unbewussten)*. Tr. by Mohammad Ali Amīrī. Tehrān: Entešārāt o Āmūzeš-e Enqelāb-e Eslāmī.
- _____.(2009/1387 SH). *Ensān dar jost-o-jū-ye hovīyyat-e xīstan (Le'homme a la d'ecouvete de son ame; structure et fonctionnement)*. Tr. by Mahmūd Behforūzī. Tehrān: jāmi.
- Kennedy, Mike Dixon. (2007/1385 SH) *Dāneš-nāme-ye asātīr-e yūnān va rūm (Encyclopedia of Greco-Roman Mythology)*. Tr. by Roqayye Behzādī. Tehrān: Tahūrī.

McCall, Henrietta. (1995/1373 SH). *Ostūre-hā-ye beyno nnahreynī (Mesopotamian myths)*. Tr. by Abbās Moxber. Tehrān: markaz.

Mills, Donald H (2015/1393 SH). *Qahramān va daryā (The Hero And The Sea: Patterns Of Chaos In Ancient Myth)*. Tr. by Artemīs Rezāpūr & Afšīn Rezāpūr. Tehrān: Qoqnūs.

Mowlavī, jalāl al-dīn Mohammad. (1993/1371 SH). *Kolliyāt -e šams-e tabrizī*. Ed. by Badī' al- zamān forūzānfar, Tehrān: Negāh.

_____. (2004/1382 SH). *Masnavī*. Ed. by Toftiq Sobhānī. Tehrān: rowzane.

Nāmvar motlaq, Bahman. (2014/1392SH). *Darāmadī bar ostūre-šenāsī*. Tehrān: Soxan.

Segal, Robert Alan. (2016/1394SH). *Ostūre (Myth)*. Tr. by Farīde Farnūdfar. Tehrān: Basīrat.

Archive of SID